

# دیگر سکوت معنایی ندارد- برای سمیه رشیدی / فرناز کمالی

کارگاه خشونت بود.

سمیه: فکر می کنید باید در مقابل خشونت چه کرد؟

هر کس نظری می داد.

سمیه: مهم ترین کاری که همیشه کرد اینه که نباید سکوت کرد. این عمل مادرهای ما که مقابل خشونت باید سکوت کرد و سوخت و ساخت نباید تکرار شه.

و بعد خیلی ماهرانه عواقب سکوت در قبال خشونت در زندگی زنان رو بطور مبسوط توضیح داد.

سمیه: فکر می کنید چند نوع خشونت داریم؟

باز هم هر کس نظری می داد ولی تعداد خشونت های نامبرده شده از سمت داوطلب ها به تعداد انگشت های یک دست هم نمی رسید.

سمیه: می دونید نگاه های هرزه و متلک انداختن و ... هم جزء خشونت علیه زنان محسوب میشه؟

اکثریت تعجب می کنن و چشم به دهان سمیه می دوزند تا باز هم ببانند از حقایقی که تا آنروز نمی دانستند و باز سمیه با جان و دل می گوید از ضربه های روحی و آسیب های روانی خشونت های کلامی و دیداری و شنیداری ... علیه زنان...

حالا دیگه خوب می دونیم که چقدر خشونت دیدیم و سکوت کردیم و هیچ نگفتیم از ترس ریختن چیزی که از آن در سنت به "ابرو" یاد می کردیم. کر و کور و لال شدیم تا وقیح تر شدند دست ها و چشم های هرزه و ناپاک.

سمیه: کسی خاطره ای از این خشونت ها داره برای ما تعریف کنه تا از تجربه های هم استفاده کنیم برای مبارزه با این ناهنجاری؟

دیگه کسی خجالت نمی کشید و یکی یکی شروع می کردیم به تعریف کردن خاطرات تلخی که سال ها روی دلمون انباشته شده بود و باز هم از ترس ریختن ابرو جایی بازگو نکرده بودیم. از اتفاقات زهرآلودی که بعضا به کابوس های شبانه تبدیل شده بود و از ترس تکرار دوباره اش خود را محدود کرده بودیم و به خود می پیچیدیم که مبله! فردا باز هم در اتوبوس دستی ... در کافی شاپ نگاهی ... در خانه لگدی ... زخم های چرکین پنهانی را باز کند و دوباره و دوباره سر فرو بریم در لاک ابرو تا روزی که نفس آخر را بکشیم و بمیریم ولی با ابرو!

سمیه و سمیه ها باز داشت میشوند چرا که آگاهی می دهند به من و ما و آگاهی در زندگی امروز ما یعنی فاجعه! فاجعه برای آنهایی که هیچ چیز نمی خواهند جز سری برای کوبیدن روی آن! سمیه سرهای کوبیده شده را با دانش و گستردگی افکار و دانش خود رهایی می بخشد. سمیه باز داشت می شود تا تعداد این سرهای رها شده بیشتر نشود، تا بیدار نشوند، تا باز هم سکوت کنند.

سمیه جان در سرمای مثال زدنی انفرادی و بی پتویی و بی بالشی یادی هم از ما بکن چرا که ما هم به یادست هستیم .... روی در شکلاتی رنگ آهنی سمت چپ یکی مونده به آخرین اتاق اگر اسکان کردی شعر و نثرهای من درآوردی من و مریم را هم بخوان که بخندی و حوصله ات را با اینها هم بزن که سر نرود! صدای قدم های بازجو را که شنیدی با تلخند به او بگو: در نهایت من آزاد می شوم ولی تو همچنان در اوین می مانی. بگو که شغل تو آزادی ندارد و همیشه در زندانی. برایش افسوس بخور.

